

اشتراک و تضاد منافع روسیه، غرب و ایران در حوزه خزر

محمدرضا دبیری^۱

در این بررسی سیاستهای غرب در قبال ایران و روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز و بویژه حوزه خزر و نیز آثار استراتژیک و بلندمدت این سیاستها را مورد نقد و بررسی قرار خواهم داد و به مقوله مهمی که امروزه از موضوعات رقابت برانگیز در منطقه است یعنی مسئله نفت و انرژیهای هیدروکربوری، حمل و نقل و مسیرهای مختلف منابع حوزه خزر خواهم پرداخت و همچنین این مسئله را بررسی خواهم کرد که آیا سیاستهایی که تاکنون در قبال ایران به عنوان یکی از کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز از سوی دیگران اتخاذ شده است منصفانه، متوازن و مدبرانه بوده‌اند یا خیر؟

شاید یادآوری این نکته مفید باشد که اهمیت استراتژیک ایران و نفوذی که برحسب تقویم تاریخی در دو منطقه عمده تأمین‌کننده انرژی در قرن بیست و یکم یعنی حوزه خلیج فارس و حوزه دریای خزر دارد، بازنگری در سیاستهای اعمال شده در قبال ایران را ضروری می‌نماید. برآورد از نظر جغرافیایی در مرکز ۷۰٪ منابع نفت و گاز جهان قرار گرفته است. تجربه ثابت کرده است که با وجود تمایل جهان غرب به داشتن تصویر نامطمئنی از جمهوری اسلامی ایران، این کشور در پاره‌ای از موارد توانسته است حتی به بدبینان نیز ثابت نماید که می‌تواند به عامل متوازن منطقه مبدل گردد.

این گفته برای همه کلامی آشناست که دولتها در روابط بین‌الملل، دوستان و دشمنان

محمدرضا دبیری معاون تحقیقاتی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. این مقاله جهت ارائه در سمینار بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز برگزار شده در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در تهران در تاریخ ۸-۷ اردیبهشت ۱۳۷۷ تهیه شده است و لزوماً منطبق با مواضع رسمی نیست.

همیشگی ندارند ولی دارای منافع ابدی هستند. من بر آن نیستم که سیاستهایی نظیر مهار دوگانه، منزوی ساختن و سیاستهای خصمانه دیگری که ممکن است به دلایل خاصی و در چارچوب فکری مشخصی در غرب دارای طرفدارانی باشد را چالش بطلبم. زیرا این سیاستها فی نفسه عدم کارآیی خود را نشان داده و در آینده نیز بیشتر نشان خواهد داد. ولی بر این باور هستم سیاستهایی که براساس نظریه دشمن ابدی طراحی شده اند نمی توانند منافع همه طرفها بویژه غرب صنعتی و ایران را تأمین کنند. لذا لازم نیست که کشورها در همه موارد و جهت‌ها اشتراک نظر داشته باشند تا بتوانند با هم همکاری نمایند؛ ولی تأکید این نکته ضرورت دارد که شرایط آینده آسیای مرکزی و قفقاز و عوامل شکل دهنده قدرت در روسیه سیاستهای کوتاه بینانه و غیرواقع بینانه و به‌دوراز دوراندیشی و تدبیر را قابل قبول نمی سازد.

سیاست ایالات متحده آمریکا

به نظر می‌رسد که منافع آمریکا و اروپا به‌طور کلی در آسیای مرکزی و قفقاز کم‌وبیش یکسان و به موازات هم حرکت می‌کنند. این سیاستها از نظر میزان تمایل به درگیر شدن در مسائل آن متفاوت‌اند و به نظر می‌رسد که اروپا و آمریکا بتدریج هویت ژئوپولیتیک جداگانه می‌یابند. سیاست کلی غرب در این منطقه از جهان بر دو پایه استوار است. اول آنکه هم اروپا و هم آمریکا علاقه مندند که الگوی توسعه سیاسی و اقتصادی در روسیه جدید که به رهبری بوریس یلتسین قدم در دموکراتیزه کردن روسیه و انتخاب اقتصاد بازار و خصوصی کردن گذارده است، به شکست منتهی نشود. دوم آنکه جمهوری اسلامی ایران امکان تحرک و نفوذ در این منطقه نداشته باشد و به تعبیر آمریکایی‌ها از انزوا و مهار خارج نگردد. شاید در پایه دوم اینک با سیاستهای جدید جامعه اروپایی در کناره‌گیری از سیاست مهار آمریکا، نیازی به استدلال نباشد و می‌توان از نظر درجه و شدت و حتی نحوه نگرش بین سیاست آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها قائل به تفکیک شد. بر همین اساس گسترش نفوذ روسیه در آسیای مرکزی با تفاهم نسبی و ضمنی آمریکایی‌ها توأم است و هدف غیرمستقیم این سیاست تاکنون این بوده است که به برنامه‌های توسعه اقتصادی و سیاسی روسیه کمکی شده باشد. حال آنکه آمریکا چنین تسامح و تحملی را نسبت به سیاست روسیه در قبال سایر همسایگان اروپایی روسیه و خارجه نزدیک^۱ خود و بویژه آنان که به کشورهای GUAM معروف هستند نشان نمی‌دهد و در بسیاری از موارد با شدت بیشتری مقاومت نشان می‌دهد.

1. Near Abroad

سیاست کلی اعلام شده و اعمال شده آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران تا به امروز - با مختصر نوساناتی در شدت تبلیغ بر روی آن - در چهارچوب منزوی ساختن و مهار دوگانه تعریف شده است. این سیاست به گونه نامتمایز همچنان در آسیای مرکزی و قفقاز نیز دنبال شده است، حال آنکه معادلات موجود در این منطقه از جهان، حکایت از اشتراکاتی در پاره‌ای از منافع غرب و ایران دارد که ممکن است در سایر مناطق مصداق نداشته باشد. هبناستهای آمریکا در قبال ایران و جایگاه ایران در آسیای مرکزی براساس فرضیه دشمن ابدی شکل گرفته است. عواقب تصمیماتی که اینک از نظر استخراج، حمل و نقل و خطوط لوله منابع انرژی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز اتخاذ می‌شود آثار طویل‌مدت دارند و اگر اشتباهی صورت گیرد جبران آن به راحتی امکان پذیر نخواهد بود و شاید یک نسل ناگزیر از پرداخت تاوان چنین اشتباه محاسبه‌ای گردد. تأمین انرژی بازارهای جهانی و ایجاد تعادل در بازار و متنوع کردن منابع تأمین و رفع وابستگی صنایع اروپا عمدتاً به یک بازار و ثبات منبع تأمین انرژی امری نیست که بتوان آن را با سیاستهای تنگ‌نظرانه و کوتاه‌مدت معادل ساخت. بزرگترین عامل تغییرکننده در چنین امر خطیری، ژئوپلتیک و تجربه تاریخی برای ثبات و استمرار جریان نفت در گذشته است. ایران هم خود تأمین کننده بخشی از منابع نفت و گاز جهانی است و هم مسیر طبیعی بسیاری از منابع غنی آسیای مرکزی و قفقاز می‌باشد. در این راستا من قصد ندارم به آثار منفی سیاست تحریم آمریکا بر علیه ایران که با منافع درازمدت خود آن کشور مناقات دارد و در هر سال بسیاری از فرصتهای شغلی را در آمریکا از بین می‌برد صحبت کنم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

ارزیابی وضعیت سیاسی روسیه

آنچه که می‌خواهم در این سمینار مورد تأکید قرار دهم آن است که برخوردار از هیرمتناسب روسیه از حمایت آمریکا موجب شده است تا این کشور بتواند بالقوه از اهرم قوی انرژی علیه همسایگان جنوبی خود بهره گیرد تا ظرفیت اقتصادی آنان را به عنوان یک پدیده مستقل تحت نفوذ قرار دهد. آنچه آمریکا و اروپا در روسیه به دنبال آند - یعنی دموکراتیزه کردن و اقتصاد بازار - حداقل در یک مورد آن یعنی ایجاد یک دموکراسی به سبک غرب در طویل مدت تردیدهایی را به همراه دارد. از انقلاب دوما در اوایل قرن بیستم در زمان روسیه تزاری تا ۹۰ سال بعد از آن روسیه هیچ‌گاه به معنای واقعی پارلمانتاریسم و دموکراسی با ثبات

را تجربه نکرده است و دموکراسی و سنتهای آن بیشتر در مرحله تئوری باقی مانده‌اند. خصلتهای قومی، وضعیت اقلیمی، پراکندگی جغرافیایی و تجربیات تاریخی روسیه خوش‌بینی اندکی برای موفقیت کامل دموکراسی باثبات و سازنده در این کشور باقی می‌گذارد. با وجود خصوصی شدن حدود ۹۰٪ صنایع روسیه، این سیاست می‌تواند همراه با ظرفیت صنایع نظامی دیر یا زود این کشور را به رقیبی سرسخت برای اقتصاد کشورهای اروپایی و غرب مبدل سازد. در چنین شرایطی این کشور پهناور نه اتحاد شوروی است و نه سرزمین تزارها. ولی عملاً می‌تواند خصلت نامطلوبی از هر دو به ارث برده باشد. لذا این گفته صرفاً یک منفعت‌جویی یک‌جانبه نیست که آمریکا باید سیاست خود را در قبال ایران، و حداقل در این منطقه از جهان تغییر دهد. درست است که ایران روابط دوستانه و نزدیکی با روسیه دارد و به تنهایی نمی‌تواند و نمی‌خواهد در حال حاضر نقش یک رقیب و خنثی‌کننده را در مقابل روسیه داشته باشد. ولی در یک چشم‌انداز درازمدت تحولات و بحرانهای سیاسی و احزاب روسیه و رقابتهای حذف‌کننده دولتمردان، سناریوی محتملی است که نمی‌توان از نظر دور داشت.

چند پرسش کلیدی در ارتباط با سیاستهای آینده روسیه وجود دارند:

۱. نخبگان طرفداری امپراتوری تا چه حد در این کشور نفوذ دارند؟
 ۲. آیا دموکراسی بی‌ریشه و نه چندان استوار، جای خود را به یک نظام اقتدارگرا و ملی‌گرای افراطی خواهد داد؟
 ۳. قدرت برتر روسیه شاید در کوتاه‌مدت یک عامل مفید برای برقراری ثبات در آسیای مرکزی و قفقاز تلقی شود ولی در بلندمدت آیا غرب ابزار چانه‌زنی لازم را برای حفظ منافع حیاتی خود که در پرتو جغرافیای سیاسی جدید و منابع انرژی این منطقه به وجود آمده است، خواهد داشت و آیا در درازمدت اروپا و آمریکا و به‌طور کلی جهان صنعتی غرب به کمک عواملی از قدرتهای منطقه که در حال حاضر سعی می‌شود از آنان به‌عنوان وجه‌المصالحه با روسیه استفاده بشود، نیاز خواهد داشت؟
- آنچه در این رهگذر باید درک شود، دغدغه پاگرفتن امپراتوری جدید روسیه است که باید در اتخاذ سیاستهایی که آثار طولیل مدت دارند دقیقاً محاسبه شوند. وضعیتهای غیرسازنده احتمالی می‌تواند نتیجه تلفیق برتری قدرت روسیه در منطقه با نیروهای امپراتوری طلب درون دولت و جامعه روسیه باشد. چنانچه ائتلافی از نیروهای ناسیونالیست افراطی و

طرفدار تزارهای جدید عملاً کنترل دولت را در دست گیرند آنگاه دیگر برای سیاست روسیه در آسیای مرکزی، دموکراتیک بودن و یا نبودن و یا اسلامی بودن و یا سکولار بودن رژیمهای منطقه عامل مهمی نیست بلکه عامل تعیین کننده آن است که آیا این رژیمها در چنین شرایطی منافع روسیه و منطقه نفوذ روسیه را محترم می شمارند یا نه. در چنین شرایطی برای حفظ ثبات در این منطقه برتری قدرت روسیه نه یک شرط لازم بلکه یک پیش شرط است. آنچه در هر سناریوی احتمالی تغییر خواهد کرد میزان تمایل به اعمال نفوذ روسیه است که آن هم تابعی از مسائل داخلی روسیه و سلیقه سیاستمدارانی است که در روسیه حکومت خواهند کرد و نه عوامل خارج از منطقه.

البته تمامی نخبگان حاکم در روسیه در حال حاضر موافق چنین سیاستی نیستند. همچنین مردم روسیه اشتیاق چندانی برای فدا کردن جان و مال خود به منظور زنده کردن امپراتوری تزارها ندارند. ولی به هر حال نخبگان امپراتوری جدید در مبارزات انتخاباتی و مشاجرات رسانه های گروهی و پارلمانی سعی دارند آن دسته از رهبران روسیه که پایبند ارزشهای غربی هستند، و از عضویت روسیه در گروه ۸ پیش از اندازه خوشحالند و در قبال گسترش به شرق ناتو بیش از اندازه بی تفاوتی نشان می دهند و همچنین در قبال حقوق ویژه روسیه در مناطق استراتژیک اطراف روسیه معروف به خارجه نزدیک اهمیت زیادی قائل نیستند فشار وارد می کنند تا نتیجتاً آنها را وادار به تعدیل سخنان و سیاستهای خود نمایند.

نخبگان طرفدار سیاست امپراتوری جدید را می توان به چند گروه تقسیم کرد:
نخست کسانی که از جنبه نهادی و سازمانی ترجیح داده می شوند و عمدتاً ناشی از موقعیتی است که در دستگاههای امنیت ملی روسیه و بویژه در نیروهای مسلح و مجتمعهای نظامی صنعتی دارند.

دوم آن دسته از نخبگانی که موقعیت پُرنفوذی در جامعه روسیه دارند از قبیل روشنفکران، روزنامه نگاران و رهبران سیاسی پُر جذب که در میان جوانان محبوبیت دارند و حسرت روزهای ابرقدرتی روسیه را می خورند.

سوم دسته ای که نگرش آنان به مناطق جنوبی ریشه های فرهنگی و قومی دارد و از جمله آنان به طبقه روشنفکر اوراسیایی روسیه باید اشاره کرد.

و بالاخره چهارمین گروه اصلاح طلبان موافق دموکراتیک شدن جامعه و طرفدار اقتصاد بازاریاند که براساس جهت گیری های تاکتیکی و حتی استراتژیک خود بر برتری روسیه

در جمهوری‌های سابق و مناطق جنوب پای می‌فشارند. بنابراین می‌بینیم که حتی در بین محافل اصلاح طلب طرفدار یلتسین نیز بالقوه می‌توان هر یک از طرفداران چهار گروه گفته شده را یافت. نگرانی عمده‌ای که از وجود ائتلاف ناگفته در بین گروه‌های ذکر شده مهمتر است، این می‌باشد که نخبگان دموکرات حاکم بر روسیه به دلیل ضعفهای خویش، خود را بشدت ناچار از سکوت و سازش طلبی با این ائتلاف می‌بینند، زیرا نمی‌خواهند از ناسیونالیستهای افراطی که با موفقیت از جاذبه سمبولیک دفاع از منافع روسیه و همچنین اقوام و اقلیتهای روس در جمهوری‌های سابق شوروی استفاده می‌کنند، محروم بمانند و لذا تعدیل سیاست اصلاح طلبان در قبال خارجه نزدیک برای خنثی ساختن شعارهای ناسیونالیستهای افراطی اجماع استراتژیکی به وجود آورده است و این اجماع بیشتر افرادی که سیاست خارجی روسیه را به طور مستقیم یا غیرمستقیم تعیین می‌کنند، متأثر می‌سازد و لذا حتی کسانی که در اروپا و آمریکا و جهان غرب از آنان تحت عنوان اصلاح طلب و دموکرات یاد می‌کنند در این اجماع استراتژیکی، مشارکت مؤثر دارند.

نفوذ این اجماع نظر را می‌توان در موضعگیری‌های استراتژیکی روسیه به وضوح مشاهده کرد. در این موضعگیری‌ها و دیالوگها در حالی که از یک سو استقلال رسمی جمهوری‌های شوروی تأیید می‌شود، حقوق، منافع و مسئولیتهای ویژه روسها نیز مسلم انگاشته می‌گردد و مرزهای حقوقی و ژئوپلیتیکی روسیه به عنوان مقولات متفاوتی ترسیم می‌شوند و به این ترتیب بر واقعیت برتری روسیه بر تمام قدرتهای دیگر تأکید می‌گردد و مکرر شنیده می‌شود که سرحدات خارجی آسیای مرکزی، مرز روسیه نیز می‌باشد و به این ادعا عمل نیز می‌شود. لذا چنین به نظر می‌رسد که گرایش تاکتیکی اصلاح طلبان به بعضی از سیاستهای افراطی جناح راست، عواقب استراتژیکی دربر داشته است. از این رو خواهناخواه کمک به تقویت گرایشات افراطی که نه برای ارزشهای دموکراتیک غربی اهمیتی قائل هستند و نه باورهای فرهنگی، مذهبی و تاریخی ملل منطقه را جدی می‌گیرند، در جهت منافع اروپا و غرب، همچنین منافع کشورهای جنوب روسیه نمی‌باشد.

بسیاری براین عقیده‌اند که مسئله خط لوله یک مسئله صرفاً اقتصادی و مالی نیست و عوامل ثبات و امنیت و مسائل استراتژیکی و همسوئی سیاسی برای تصمیم‌گیری در مورد آن دخالت دارند. من هم دقیقاً به همین دلایل مایلم پیرامون مخاطرات زیادی که در سناریوهای مختلف برای عبور خط لوله نفتی از واریانتهای مختلف وجود دارد به موضوع پردازم.

نیازی به توضیح نیست که با توجه به این واقعیت جغرافیایی که حوزه نفت و گاز در منطقه دریای خزر از بنادر و آبهای آزاد به دور است، بنابراین انتقال منابع نفت و گاز به چند بندر مناسب جهت حمل به بازارهای جهانی ضرورت دارد. از نظر جغرافیایی محض، منطقه خزر مشکل چندانی برای رسانیدن محموله نفت و گاز به اینگونه بنادر ندارد؛ زیرا سواحل دریای سیاه، مدیترانه، خلیج فارس و دریای عمان با فواصل مختلف، اما مناسب در نزدیکی حوزه یادشده قرار گرفته‌اند. بنابراین می‌توان با کشیدن خط لوله به بنادر دریای سیاه و مدیترانه و یا استفاده از خطوط لوله موجود، نفت آذربایجان را به پایانه‌های صادراتی رساند و یا آنکه با احداث خطوط لوله دیگری منابع نفت و گاز ترکمنستان، قزاقستان و ازبکستان را به ترمینالهای خلیج فارس و دریای عمان انتقال داد. اما با نگاهی به ژئوپلتیک منطقه از یک سو و رقابت و سیاستهای قدرتهای منطقه و خارج از منطقه از سوی دیگر و نیز ناآرامی و بی‌ثباتی موجود این نتیجه منطقی به ذهن خطور می‌کند که مسئله به این سادگی‌ها نیست و عوامل گوناگونی مانع از نقل و انتقال سهل و آسان منابع هیدروکربنی منطقه به پایانه‌های صادراتی می‌شود. این راهها را به شرح زیر می‌توان مورد اشاره قرار داد:

۱. لوله‌های نفتی که میادین نفتی آذربایجان و قزاقستان را به بندر نوروسیسک در دریای سیاه متصل می‌سازند و در سراسر مسیر در خاک روسیه قرار دارند. خط لوله‌ای که از آذربایجان به بندر نوروسیسک کشیده شده است، با عبور از داغستان و چچن به موازات کوههای قفقاز امتداد می‌یابد و به ساحل دریای سیاه می‌رسد. خط لوله دیگر میادین نفت تنگیز را از طریق آستاراخان و چچن به ساحل دریای سیاه متصل می‌کند این مسیر دارای این مزیت است که فاصله آن از مسیرهای دیگر کوتاه‌تر است ولی ضمناً فاکتور ریسک‌پذیری سیاسی در آن قابل توجه است:

الف) منابع انرژی غرب به میزان قابل توجهی تحت کنترل و نظارت روسیه قرار خواهد گرفت. روسیه‌ای که ممکن است همواره مانند دوران یلتسین برای غرب کم‌خطر نباشد.
ب) ناآرامی‌ها و وقوع جنگ در چچن این مسیر را بیش از حد ناامن کرده است. با وجود حل و فصل نسبی مسائل استقلال‌طلبان جمهوری چچن ریشه‌های ناآرامی کاملاً خشک نشده است و با مختصر تحولی مستعد خشونت و ناآرامی می‌باشد.

۲. مسیر آذربایجان - گرجستان = واریانت انتقال نفت از خط لوله باکو - پوتی و یا باتومی مورد بررسی شرکتهای سرمایه‌گذار می‌باشد. بندر پوتی می‌تواند یکی از بنادر جذاب

ترابری باشد. از طرفی پالایشگاه نفت گرجستان در بندر باتومی قرار دارد. البته ظرفیت این پالایشگاه اندک و تجهیزات آن فرسوده و محتاج بازسازی است اگر چه در حال حاضر مشکل حادی وجود ندارد و از امنیت و ثبات نسبی برخوردار است. اما، عمده‌ترین مسئله در این مسیر ناآرامی و وجود حالت جنگ در مرزهای ارمنستان و آذربایجان و منطقه ناگورنوقره باغ و همچنین ناآرامی‌های داخلی گرجستان بویژه در آبخازیا می‌باشد.

۳. مسیر آذربایجان - ارمنستان - ترکیه = باریکه‌ای از ارمنستان مابین آذربایجان، نخجوان و ترکیه حائل است و لذا برای به مخاطره نیفتادن این خط لوله وجود روابط دوستانه بین این دو کشور ضروری می‌نماید و همچنین عداوت دیرینه بین ارمنه و ترکها بالقوه تهدیدی محسوب می‌شود. جمهوری آذربایجان حتی در صورت برقراری صلح در مرزهای خود با ارمنستان حاضر به کنترل شریانهای اقتصادی توسط ارمنستان نخواهد بود. از این رو این مسیر نیز از مزیت امنیتی و ثبات مناسب برخوردار نیست و بعید به نظر می‌رسد که سرمایه‌گذاری عمده‌ای در آن صورت پذیرد.

۴. مسیر آذربایجان - ایران - ترکیه = این خط لوله نیز تنها شامل اتصال میادین نفتی آذربایجان به سواحل مدیترانه یعنی بندر جیحان در ساحل خلیج اسکندرون می‌شود. یعنی مسیر در خاک ایران دارای مشکل امنیتی نیست اما عبور آن از مناطق کردنشین جنوب شرقی ترکیه که با دولت مرکزی مناقشه دارند موجب می‌شود که امنیت انتقال نفت بشدت به مخاطره افتد. از طرفی وجود ارتفاعات صعب‌العبور در مرز ایران و ترکیه هزینه احداث آن را افزایش خواهد داد. دو نکته مشترک در چهار سناریوی فوق قابل ذکر است. یک عامل صرفاً از دیدگاه اقتصادی و بازار انرژی قابل طرح است و دیگری از نظر فاکتور ریسک سیاسی قابل استدلال می‌باشد. مطالعه و ارزیابی طویل مدت از بازار نفت و گاز نشان می‌دهد که خاوردر در ربع اول قرن بیست و یکم بالاترین نرخ افزایش مصرف انرژی را خواهد داشت و حال آنکه در تمامی چهار سناریوی گفته شده انتقال نفت و گاز به حوزه مدیترانه مطرح است که می‌تواند عمدتاً در توسعه کشورهای اروپای شرقی مؤثر باشد و این در حالی است که در سالهای اولیه بعد از سال ۲۰۰۰ اگر نفت شمال اروپا هم قابلیت افزایش نداشته باشد منابع نفت LEVANT آفریقای شمالی ظرفیت تولید اضافی به مقدار زیادی را خواهد داشت تا با توجه به نزدیکی به بازار مصرف در اروپای شرقی اشتهای ناشی از رشد و توسعه کشورهای رها شده از بند سوسیالیسم را پاسخ دهد. البته درست است که ماهیت بازار نفت به گونه‌ای

است که هر بشکه نفتی که در هر نقطه از جهان وارد بازار بین‌المللی نفت شود، یکسان در قیمت و بالانس انرژی جهانی تأثیر دارد ولی عامل هزینه حمل و نقل، که بخش قابل توجهی از بهای نفت را تشکیل می‌دهد و چنانچه قیمت جهانی نفت از ۱۰ دلار برای هر بشکه کمتر شود با توجه به هزینه زیاد خطوط لوله و حمل و نقل آن جهت رسیدن به بازار حوزه مدیترانه چیزی عاید کشورهای تولیدکننده نفت در حوزه خزر نخواهد کرد و لذا عامل کم‌هزینه بودن مسیر انتقال و خط لوله برای کشورهای صاحب نفت با دغدغه و اولویت بیشتری خود را نشان می‌دهد. عامل دوم مربوط به خطراتی است که ممکن است ایمنی خطوط لوله را دچار مخاطره سازد. این نکته نیازی به استدلال ندارد که هرچه تعداد کشورهایی که خط لوله از آن می‌گذرد کمتر باشد ضریب امنیتی افزایش پیدا خواهد کرد و کمتر دستخوش بی‌ثباتی‌ها و تغییر سیاست حکومت‌های واقع در مسیر خط لوله خواهد بود. در هریک از سناریوهای چهارگانه فوق پیش از دو کشور در سرنوشت عبور نفت دخالت خواهند داشت.

۵. مسیر ترکمنستان - افغانستان - پاکستان = این خط لوله در صورت احداث از شهر چارجو در مرز ترکمنستان و ازبکستان در ساحل رود جیحون آغاز و با عبور از هرات و بلوچستان پاکستان به کراچی خواهد رسید. کمپانی یونوکال به این مسیر علاقه نشان می‌داد. من کارشناس امور افغانستان نیستم و با توجه به اوضاع پیچیده این کشور تمایلی به پیشگویی ندارم؛ ولی با اطلاعات عمومی نیز می‌توان دریافت که رقابت بین گروه‌های سیاسی جهت کسب قدرت با ظهور طالبان شدت بیشتری یافته و از طرفی عدم وجود کنترل کامل در منطقه بلوچستان پاکستان و وجود باندهای قاچاق مواد مخدر، امنیت این خط لوله در تهدید خواهد بود و تحقق آن موکول به تثبیت اوضاع در افغانستان است که، آینده مبهمی دارد و البته شاید نیازمند آن باشیم اوضاع داخلی پاکستان را نیز از نظر دور نداریم و با خوش‌بینی کمتری ارزیابی خود را انجام دهیم.

۶. مسیر قزاقستان - چین - خاور دور = کشورهای صنعتی خاور دور می‌توانند یکی از بازارهای عمده نفت این منطقه باشند اما فاصله بسیار زیاد میادین نفتی قزاقستان و بازارهای مناطق صنعتی چین و خاور دور اولین ایراد مسئله‌ساز این مسیر است که هزینه پروژه را بالا می‌برد و از سوی دیگر عبور این خط لوله از مناطق صحرائی، کوهستانی و صعب‌العبور که دارای زمستانهای بسیار سخت و تابستانهای گرم می‌باشند هزینه نگهداری تجهیزات و وسایل پمپاژ مسیر را بسیار بالا می‌برد و چه بسا در زمستانها موجب قطع جریان نفت شود در اینجا نیازی نیست به بی‌ثباتی‌های احتمالی در منطقه مسلمان‌نشین سین‌کیانگ اشاره شود.

۷. آخرین و هفتمین انتخاب یعنی مسیر ایران = ایران به دو شکل قادر به انتقال این منابع به بازارهای بین‌المللی است.

اول به شکل معاوضه و یا SWAP، به این ترتیب که نفت اولیه این کشورها در شمال کشور به ایران تحویل شود و جهت تصفیه به پالایشگاههای تبریز، اراک و تهران در شمال و حتی پالایشگاه اصفهان در مرکز ایران مورد استفاده قرار گیرد و در مقابل ایران معادل و ما به ازای آن را از منابع جنوبی و از طریق خلیج فارس به حساب تولیدکننده صادر نماید. یک مشکل فنی در این زمینه وجود دارد و آن هم ترکیب و نوع نفت بخش اعظم حوزه خزر و میزان گوگرد آن و به اصطلاح تُرش بودن نفت جهت تصفیه در پالایشگاههای مزبور است که از نظر فنی قابل رفع و محاسبه است.

دوم، از طریق کشیدن خطوط لوله به ترمینالهای خلیج فارس. اهمیت مسیر ایران برای غرب و کمپانی‌های سرمایه‌گذاری عمدتاً از نگرانی‌های سیاسی ناشی می‌شود. آنها معتقدند که عبور خط لوله از ایران رگ حیاتی نفت را در اختیار جمهوری اسلامی ایران قرار می‌دهد که در بسیاری از موارد تفکرات سیاسی و روشهای متفاوت و بعضاً معارضی با آنان دارد و از طرفی با سیاستهای تحریم آمریکا جهت سرمایه‌گذاری در ایران مغایر است.

در این راستا شاید نگاهی به تجربیات تاریخی بی‌فایده نباشد. ایران یکی از قدیمی‌ترین کشورهای تولیدکننده و صادرکننده نفت در دنیا است. در هیچ‌یک از موارد جنگ جهانی دوم، بحران ملی شدن نفت ایران در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق در سال ۱۹۵۱، انقلاب اسلامی، جنگ هشت‌ساله ایران و عراق و جنگ کویت و حتی در جنگهای اعراب و اسرائیل، علی‌رغم قابل توجیه بودن آن، موجب نشده است که ایران رأساً و عمداً جریان نفت را به سوی غرب و جهان صنعتی و بازارهای بین‌المللی ببندد. ملت ایران بخوبی نیازی را که جهان به تأمین انرژی دارد و همچنین نیازی که خود برای برنامه‌های توسعه اقتصادی دارد درک می‌کند و لذا علی‌رغم تفاوتها، تعارضات و تنشهایی که در مناسبات و روش زندگی ایران و غرب وجود داشته و بعضاً استمرار دارد، اهمیت مقوله نفت و انرژی در ایران بخوبی فهمیده می‌شود. انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری اسلامی ایران و «Rapprochement» احتمالی برای به‌وجود آمدن نوعی درک و تفاهم مشترک و از بین بردن دیوارهای بدبینی، از اهمیت استدلال مزبور و نگرانی که از آن سخن گفته شد تا حدودی می‌کاهد.